دادگاه خانواده

درخواست طلاق به خاطر خساست مرد ۷۰ ساله

کامران علمدهی
خبرنگار

کنار زوج‌های جوانی که برای طلاق به دادگاه خانواده آمده بودند، حضور زوجی میانسال در طبقه اول مجتمع قضایی خانواده خودنمایی می‌کرد. زن حدود ۶۰ سال داشت و همسرش تقریباً ۱۰ سالی بزرگتر نشان می‌داد.

چهره شان را بیشتر پشت ماسک پنهان کرده بودند انگار از نگاه‌های اطرافیان فراری بودند. بدون اینکه با هم حرف بزنند مرد مرتب به ساعتش نگاه می‌کرد و زن هم با دستمالی مچاله شده چشم‌هایش را پاک می‌کرد.

بعد از نیم ساعت منشی دادگاه در شعبه را باز کرد و آنها را به داخل شعبه فراخواند. محمود... و مریم...

زن و مرد میانسال با سرعت وارد شعبه شدند و با یک سلام هردو کنار هم روی صندلی ردیف اول نشستند.

قاضی در ابتدا با تعجب آنها را نگاه کرد و پرسید: برای مشکل خودتان آمده‌اید؟

محمود و مریم هردو با حالتی که انگار از این سؤال قاضی خجالت کشیده بودند با سر حرف قاضی را تأیید کردند.

قاضی پرونده را باز کرد و با نگاهی به دادخواست، رو کرد به مریم و گفت: خواسته شما چیست؟

مریم جواب داد: ۱۶ ساله بودم که با محمود ازدواج کردم. همسرم هیچ مال و ثروتی نداشت. من خیاطی می‌کردم و محمود هم نجار بود و با قناعت و سختی توانستیم خانه‌ای در شهرستان بخریم پس از آن با تلاش بیشتر خانه‌مان را فروختیم و به تهران آمدیم و خدا ۵ تا بچه به ما داد. ۳ دختر و دو پسر که الان همه آنها ازدواج کرده‌اند و مستقل شده‌اند. ۸ تا هم نوه داریم اما بعد از این همه سال فهمیدم هرچقدر قناعت کردم و سختی کشیدم فایده‌ای نداشت و همسرم هیچ معرفتی ندارد. حالا هم تصمیم گرفته‌ام از او جدا شوم.

قاضی گفت: بعد از حدود ۴۰ سال زندگی مشترک با داشتن عروس و داماد و نوه چرا باید چنین تصمیمی بگیرید؟

مریم پاسخ داد: خواست قلبی‌ام این نیست اما چاره‌ای ندارم. ما از صفر شروع کردیم و محمود به پدر خدابیامرزم قول داد که دخترش را خوشبخت کند اما انگار دستم نمک نداشت. از خانه و ماشین بگیرید که همه را با کمک هم خریدیم اما در این زندگی حتی یک سوزن به نام من نیست و همه به نام خودش است حتی برای خرج خانه باید برای ریال به ریالش جواب پس دهم. یک وقتی کار می‌کردم و خودم هم درآمدی داشتم اما الان چشمانم دیگر نمی‌بیند و نمی‌توانم زیاد کار کنم بنابراین از وقتی محتاج شوهرم شدم با من بسیار بدرفتاری می‌کند. اگر خرید می‌کنم از من فاکتور خریدها را می‌خواهد! بعد از به قول شما ۴۰ سال زندگی مشترک من حتی یک انگشتر ساده هم ندارم. اگر همین امروز طلاق بگیرم باید در خانه بچه هایم یا فامیل سربار شوم چون نه پس‌اندازی دارم نه جایی برای ماندن.

قاضی رو کرد به محمود و گفت: شما حرف‌های همسرتان را تأیید می‌کنید؟ محمود آب دهانش را قورت داد و گفت: من که خانه و ماشین و پولم را با خودم به گور نمی‌برم. همه آنها می‌ماند. نمی‌دانم چرا این زن حرص مال دنیا را می‌خورد؟! از اول هم گفتم هر چیزی که به نام من است مال هردوی ماست. اما او اصرار دارد که ۳ دانگ خانه را به نامش بزنم. جناب قاضی من مرد هستم و سرپرست خانواده در طایفه ما این رسم نیست که اموال به نام زن باشد و اگر می‌خواستم چنین کاری را انجام دهم به خانواده‌ام باید چه جوابی می‌دادم؟!

قاضی گفت: مگر شما با طایفه ات زندگی می‌کنی؟ دیگر از شما سن و سالی گذشته و این حرف ها عجیب است.

محمود جواب داد: اگر خانه را به نامش می‌کردم و می‌گفت برو بیرون کجا می‌رفتم. از کجا معلوم که بعد از اینکه اموالم به نامش می‌شد با من زندگی می‌کرد؟ من او را دوست دارم اما نمی‌خواهم مسائل مالی بین ما فاصله ایجاد کند!

قاضی حرف محمود را قطع کرد و گفت: اتفاقاً با کارهایت، میان خودت و همسرت فاصله انداختی! شما وقتی با همسرت عقد کردی یعنی در همه مسائل با او شریکی. از شادی و غم تا دارایی و نداری. ضمن اینکه شما به تنهایی خانه و ماشین و پول را جمع نکرده ای. همسرت از همان اول پا به پای شما کار کرده و زحمت کشیده آن وقت چرا مالی که با تلاش هردوی شما جمع شده باید انحصاری به‌نام شما باشد.

مریم به یکباره گفت: آقای قاضی این همه مشکلات ما نیست. زمانی که عروس‌ها و دامادهایم هم به خانه ما می‌آیند مدام باید خجالت بکشم، چون حتی دوست ندارد برای بچه‌ها و نوه هایش هم خرج کند. برای تهیه موادغذایی و میوه باید التماسش کنم تا خرید کند و بعد هم با تأکید به من بگوید که غذا زیاد درست نکنی که بماند. عروس و دامادها هم متوجه این رفتارش شده‌اند و تمایلی ندارند به خانه ما بیایند. بخدا از وقتی میهمان به خانه ما می‌آید تا زمانی که می‌روند لحظه شماری می‌کنم تا آبروریزی نشود و از خجالت آب می‌شوم. آقای قاضی هیچکدام از اقوامم را نمی‌توانم برای شام و ناهار دعوت کنم چون به عقیده او خرج درست می‌شود!

قاضی در حالی که نگاه معناداری به محمود می‌کرد، گفت: درسته؟

محمود جواب داد: آقای قاضی من می‌گویم اسراف نکنیم اما مریم بد برداشت می‌کند. وقتی برای میهمانان ۳ پیمانه برنج بسه چرا باید ۵ پیمانه درست کنیم؟ من فکر اقتصادی دارم! اما این زن فقط به فکر ولخرجیه و اگر من نبودم حالا معلوم نبود که چه وضعیتی داشتیم.

مریم گفت: اگر ولخرج بودم و به فکر زندگی‌مان نبودم اصلاً نمی‌توانستیم خانه بخریم من چه ولخرجی ای کردم! من چه چیزی برای خودم خریدم. اصلاً آقای قاضی طلاق من را صادر کنید. مهریه‌ام را هم می‌بخشم تا این مرد با مال و اموال و فکر اقتصادی اش زندگی کند. ظاهراً من هیچ حقی در این زندگی ندارم!

قاضی چند ثانیه‌ای سکوت کرد و گفت: آقای محمود... از نوع صحبت هایت متوجه شدم که همسرت را دوست داری اما نوع نگاهت مشخص است که به مسائل مالی به‌صورت افراطی نگاه می‌کنی. اگر خانواده ات را دوست داری باید رفاه و آرامش و آسایش آنها را هم در نظر بگیری. همسر شما به‌دنبال اسراف نیست و به نظر می‌رسد زن قانعی است و تنها می‌خواهد که آبروداری کند. شما بهتر است دو ماه در کلاس‌های مشاوره شرکت کنید و در خلال آن هم خانواده‌تان را در نظر داشته باشید. زیبنده شما نیست که با داشتن عروس و داماد و نوه از هم جدا شوید. ان شاءالله ۲ ماه دیگر شما را می‌بینم و امیدوارم مشکلتان حل شده باشد.

ماجرای سه زندانی محکوم به قصاص که آزاد شدند

پایان کابوس ۲۱ ساله چوبه‌دار

مرجان همایونی
خبرنگار

سه محکوم به قصاص که نزدیک به یک ربع قرن در زندان بودند و هرگز تصور نمی‌کردند بار دیگر طعم آزادی را بچشند با تلاش واحد صلح و سازش دادسرای امور جنایی پایتخت و کمک نیکوکاران آزاد شدند.

به گزارش «ایران»، صبح دیروز محوطه دادسرای جنایی تهران برای سه مرد زندانی که حالا دیگر به سن میانسالی رسیده‌اند نماد ترس، دلهره و مرگ نبود. وقتی به همراه سربازان زندان در مقابل اتاق سرپرست دادسرای امور جنایی تهران، ایستادند بوی آزادی و امید را استشمام کردند.

وقتی قدم به اتاق گذاشتند با دیدن سرپرست دادسرا، اعضای واحد صلح و سازش و جمعی از نیکوکاران که برای نجات آنها به این مکان آمده بودند، دل‌شان آرام گرفت. این سه مرد هر کدام در ماجراهایی عجیب گرفتار شده و کارشان به چوبه دار افتاده بود.

■ نخستین زندانی که رهاشد

مرد زندانی کر و لالی است که هم‌سلولی‌هایش به او می‌گویند «ناصر».

آبان ۲۰ سال قبل، در یک درگیری زن همسایه را ناخواسته به قتل رساند. جنایتی که باعث شد به زندان بیفتد و به قصاص محکوم شود. در این سال‌ها چندین بار پای چوبه دار رفت. اما هر بار مهلت گرفت و سرانجام با تلاش واحد صلح و سازش موفق به رضایت شد.

اما از آنجا که ناصر نه خانواده‌ای داشت و نه توانایی پرداخت دیه به اولیای دم، در زندان ماند تا اینکه با تلاش خیرین این پول فراهم و ناصر از زندان آزاد شد. باتوجه به اینکه او خانواده‌ای ندارد و علاقه بسیار زیادی به امام‌رضا(ع) داشت، یکی از نیکوکاران برای او در مشهد کار و محل زندگی فراهم کرد و مرد میانسال پس از آزادی راهی مشهد می‌شود تا زندگی جدیدی را آغاز کند.

■ نجات داماد و برادرزن از قصاص

اما دو مرد دیگری که آنها نیز پس از ۲۱ سال آزاد شدند، داماد و برادر زنی بودند که اسفند سال ۷۹ دست به قتل مرد میانسالی زدند. آن روز دو مرد میانسال برای صحبت با مقتول رفته بودند اما با او درگیر شده و ناخواسته وی را به قتل رساندند. صدای درگیری آنها به گوش همسایه‌ها رسید و قبل از اینکه دو مرد از خانه مقتول خارج شوند؛ دستگیر شدند. با اعتراف به قتل، متهمان روانه زندان شدند و آنها هم پس از ۲۱ سال موفق شدند با تلاش واحد صلح و سازش مستقر در دادسرای امور جنایی تهران، از اولیای دم رضایت بگیرند و با تهیه دیه آزاد شوند.

مرد میانسال که از خوشحالی روی پاهایش بند نبود، گفت: هرگز فکرش را نمی‌کردم از کابوس مرگ و چوبه دار رها شوم. از این همه سال ماندن در زندان خسته شده بودم، دلم می‌خواست زودتر تکلیفم را مشخص کنند. ۲۱ سال زمان کمی نیست. جوانی‌ام در زندان گذشت. در تمام این سال‌ها بارها کابوس مرگ دیدم و روزهای سختی را گذرانده‌ام. وقتی رفتم زندان پسرم ۳ ساله بود و حالا برای خودش مردی شده است. در تمام این سال‌ها به امید او زنده ماندم و آرزویم این است که روزی او را در لباس دامادی ببینم. البته پسرم خبر ندارد که من امروز آزاد شده‌ام. او سرباز است و خانواده‌ام تصمیم گرفتند او را غافلگیر کنند.

■ دل‌تان می‌خواهد به محض آزادی اولین بار به کجا بروید؟

اول پسرم را در آغوش بگیرم بعد به سر خاک پدر و مادرم بروم، زیارت امام رضا هم بروم و از خانواده‌ام حلالیت بطلبم که به خاطر شرایط من، این همه سال عذاب کشیدند. البته فکر می‌کنم چند ماهی طول بکشد تا بتوانم به زندگی عادی برگردم نقشه‌ها و آرزوهای زیادی دارم، قصد دارم کار کنم و زندگی‌ام را دوباره بسازم. تا گرفتار نشوید قدر آزادی را نمی‌دانید. الان حال اصحاب کهف را دارم زمانی که من زندانی شدم هزار تومان پول باارزشی بود؛ اصلاً اسکناس‌ها را نمی‌شناسم، امیدوارم خدا دستم را رها نکند، همان‌طور که لطفش شامل حالم شد و کابوس‌هایم بعد از ۲۱ سال پایان یافت.

■ تدارک مرگ را دیده بودم

مردی با قد خمیده و موهایی که سفید شده داماد این خانواده و دومین محکوم این پرونده است. زمانی که دستبند از دستش باز شد، اولین کسی را که در آغوش کشید دخترش بود، دختری که در این مدت برای آزادی پدرش خیلی تلاش کرده بود.

■ شما دل‌تان می‌خواهد بعد از آزادی کجا بروید؟

خانه‌ام، نزد خانواده‌ام. وقتی به زندان افتادم نوه نداشتم حالا او برای خودش خانمی شده است. دلم می‌خواهد پیش خانواده‌ام بروم و یک شب کنار آنها در خانه‌ام بخوابم، اگر فردایش مردم، دیگر برایم مهم نیست. تنها آرزویم همین است.

■ فکر می‌کردید آزاد شوید؟

من زمانی که زندان بودم برای خودم سنگ قبر خریده بودم. اصلاً امید نداشتم که آزاد می‌شوم. حالا گوش‌هایم نمی‌شنوند و چشمانم به‌خوبی نمی‌بینند. پیر و شکسته شده و شرمنده خانواده‌ام هستم. اما حاضرم هر کاری انجام بدهم تا این همه سال نبودنم را جبران کنم. آرزویم این است که صبح بیدار شوم و برای خانواده‌ام نان بخرم و کنار آنها صبحانه بخورم.

■ بعد از آزادی چه‌کار می‌خواهی انجام دهی؟

فرد نیکوکاری قرار شده برای من و برادرزنم کار فراهم کند. من زندگی‌ام را مدیون خیرین هستم.

دختر پیرمرد که خوشحالی‌اش کم از پدرش نیست، گفت: وقتی پدرم به زندان افتاد، من تازه ازدواج کرده بودم و ۱۸ سال بیشتر نداشتم و واقعاً برایم سخت بود.

حادثه ۲۹ اسفند رخ داد و بعد از آن روز، پدرم دیگر به خانه نیامد. ناپدید شدن پدرم مصادف بود با تعطیلات عید و شروع به جست و جو برای یافتن او کردیم، تا اینکه از اداره آگاهی تماس گرفتند و متوجه شدیم که پدرم، دایی و خاله‌ام در این ماجرا دستگیر شده‌اند.

■ آن زمان چه حسی داشتید؟

شرایط زندگی ما خیلی بد بود چون برادرم هم سه ماه قبل از آن فوت کرده بود. از طرفی کسی را نداشتیم که کارهای پرونده پدرم را انجام دهد، دو تا عمو داشتم که به خاطر کهولت سن فوت کردند. بعد از ۱۰ سال مادرم از پدرم جدا شد. از طرفی همسرم اجازه نمی‌داد که به دنبال کارهای پدرم بروم؛ آدم بداخلاق و متعصبی بود و من به خاطر پدرم، از همسرم جدا شدم. برای نجات پدرم خیلی سختی کشیدم، در این راه خیلی هزینه کردم، چقدر به خاطر تهیه سند و وثیقه پولم را خوردند. ماشینم را فروختم و هر چه داشتم پرداخت کردم برای آزادی پدرم.

■ فکر می‌کردی پدرت آزاد شود؟

راستش را بخواهید سال گذشته دیگر از همه چیز ناامید شده بودم و سر خاک برادرم و با او درددل می‌کردم. ما سه تا خواهر بودیم که تنها من بودم که دنبال کارهای پدرم بودم. پدرم حالا ۷۲ سالش است. وقتی کسی جرم مرتکب می‌شود و می‌افتد زندان فقط یک نفر تنبیه نمی‌شود.

■ چطور شد که رضایت دادند؟

پارسال یکی از اعضای صلح و سازش مستقر در دادسرای امور جنایی پایتخت که خانمی به نام افسون علیمرادیان است، با من تماس گرفت و گفت ما می‌خواهیم دنبال کارهای پدرت باشیم. گفتم واقعاً من پولی برایم نمانده است و نمی‌دانم چه کار کنم، گفت تو فقط همراه ما باش. ایشان خیلی برای ما تلاش کرد.

■ کی از آزادی پدرتان باخبر شدید؟

شب جمعه به من گفتند که پدرت آزاد است. وقتی خبر آزادی‌اش را دادند حدود نیم ساعتی فقط به دیوار نگاه می‌کردم. دخترم گفت مگر دنبال آزادی پدربزرگ نبودی؟ از جمعه فقط دارم گریه می‌کنم. من شب‌ها و روزهای زیادی اطراف زندان می‌چرخیدم. شب جمعه بعد از اینکه خبر آزادی را دادند، تا صبح دور زندان چرخیدم. به همه دژبان‌ها می‌گفتم بابام بعد از ۲۱ سال آزاد شده است.

■ کی پدرتان از موضوع آزادی باخبر شد؟

به پدرم شنبه گفتم که آزاد شدی اما باورش نمی‌شد. گفتم امروز و فردا اسمت را می‌خوانند، کارهایت را انجام بده که ان‌شاءالله تا آخر این هفته آزاد هستی. احساس می‌کنم تازه بعد از ۲۱ سال می‌خواهم زندگی کنم.

■ آزادی ۵۰ زندانی در یک سال گذشته

محمد شهریاری، سرپرست دادسرای امور جنایی پایتخت نیز در این باره به خبرنگار «ایران» گفت: با تلاش خیرین و گروه یاران نجات (گروه صلح یاران) مستقر در دادسرای جنایی تهران و یکی از زنان بازیگر سینما و همچنین حمایت و کمک‌های مردم، توانستیم مبلغ درخواستی خانواده‌های دو قربانی پرونده را فراهم کنیم و به اولیای دم بپردازیم و رضایت بگیریم.

وی افزود: اولین زندانی که مرد کر و لالی است و خانواده‌ای ندارد قرار شد بعد از آزادی به کمک یک نیکوکار در شهر مشهد که کارخانه‌ای دارد و زندانیان را مشغول به کار می‌کند، آغاز به کار کند و مکانی هم برای زندگی به او داده شود. اما دو زندانی دیگر چون خانواده دارند، بعد از آزادی نزد خانواده‌های‌شان بازمی‌گردند. همچنین یکی از مردان نیکوکار نیز قرار شد که مغازه‌ای برایشان در نظر بگیرد تا آنها بتوانند بعد از آزادی در آنجا مشغول به کارشده و کسب و کاری برای خودشان به راه بیندازند.

سرپرست دادسرای جنایی تهران ادامه داد: همین هزار تومان‌هایی که مردم برای این کار خیر کمک می‌کنند، می‌تواند بستری برای آزادی این محکومان باشد. قانون تکلیفی بر دوش ما قضات گذاشته است تا برای صلح و سازش و نجات زندانیان محکوم به قصاص تلاش کنیم. چرا که موضوع قصاص حساس‌تر از بقیه جرایم است. از ابتدایی که پرونده در دادسرا تشکیل می‌شود تا زمانی که متهم حکم می‌گیرد و حتی پای چوبه دار می‌رود این تلاش‌ها ادامه دارد. در یک سال گذشته با کمک خیرین و تلاش همکاران و گروه صلح یاران دادسرا توانستیم برای ۵۰ متهم به قصاص رضایت بگیریم و آزاد شوند که تعدادی‌شان در آستانه سال نو آزاد شدند و نزد خانواده‌های‌شان رفتند.

گروه‌های صلح و سازش در واحدهای مددکاری زندان رجایی‌شهر نیز در این زمینه با دادسرا همکاری می‌کنند. ریاست قوه قضائیه در این باره در سخنرانی‌های‌شان در زمینه صلح و سازش در دادسراها، راهکارهای مناسبی ارائه و حتی دستورالعمل‌هایی نیز صادر کردند که گروه‌های صلح‌یار در محاکم قضایی فعالیت داشته باشند.

وی گفت: برای هر فردی ممکن است این اتفاق رخ بدهد. اینها مرتکب خطاهایی شدند که می‌تواند قابل بخشش باشد. تجربه نشان داده این افراد بعد از آزادی، کمتر مرتکب جرم می‌شوند، چون سال‌های زیادی در زندان بودند و بیشتر از سایر متهمان اصلاح می‌شوند. بنابراین همه باید در تلاش برای نجات این افراد باشند. از ورزشکاران و هنرمندان هم می‌خواهیم در این زمینه جلب رضایت افراد محکوم به قصاص و تهیه مبلغ درخواستی اولیای دم و دیه برای زندانی‌ها کمک کنند.

با کمک به موقع رهگذران

۲ پسربچه از چنگ مرد شرور نجات یافتند

گروه حوادث / یکی از اشرار سابقه‌دار جنوب تهران که برای دو پسر بچه در خیابان مزاحمت ایجاد کرده بود با هوشیاری مردم و کمک مأموران پلیس دستگیر شد.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، ظهر سه‌شنبه ۳۰ فروردین، رهگذران خیابانی در منطقه یافت‌آباد متوجه صدای فریادهای کمک خواهی دو پسر بچه شدند که از سوی مردی جوان برای آنها مزاحمت ایجاد شده بود. مرد شرور در حالی که دست یکی از بچه‌ها را گرفته و با خود می‌کشاند پسر دیگر فریاد می‌زد و کمک می‌خواست رهگذران با مشاهده این صحنه جلو رفته و ضمن درگیری با متهم هر دو پسربچه را از دست مرد شرور رها کردند و سپس با اعلام ماجرا به پلیس قبل از اینکه مرد شرور بتواند فرار کند از سوی پلیس دستگیر شد.

در تحقیقات ابتدایی از شاهدان عینی حادثه مشخص شد، مرد جوان ابتدا برای پسربچه خردسال ایجاد مزاحمت کرده و در ادامه با گرفتن دست پسربچه قصد داشته وی را به مکان دیگری ببرد که مردم از این اتفاق جلوگیری کردند.

دقایقی پس از این حادثه، دو پسر بچه که حدود ۱۱ سال سن داشتند و از مدرسه به خانه بر می‌گشتند در حالی که بشدت ترسیده بودند با اطلاع به خانواده‌هایشان به کلانتری رفتند و خانواده‌ها از مرد شرور شکایت کردند.

همچنین مأموران در بررسی سوابق متهم دریافتند وی سابقه شرارت داشته و یکی از اراذل و اوباش محله یافت‌آباد است.

بنابراین گزارش، متهم برای سیر مراحل قانونی به مرجع قضایی معرفی شد و تحقیقات در این رابطه ادامه دارد.

حکم قصاص محیطبان کرمانشاهی شکست

گروه حوادث:
فرمانده یگان محیط زیست از توقف اجرای حکم قصاص محیطبان کرمانشاهی خبر داد.

سرهنگ جمشید محبت‌خانی فرمانده یگان حفاظت سازمان محیط زیست با اعلام این خبر گفت: از طریق دیوان عالی کشور اطلاع پیدا کردیم که درخواست اعاده دادرسی ما در مورد پرونده برومند نجفی، محیطبان کرمانشاهی که به قصاص محکوم شده بود پذیرفته شده است.

وی با تأکید بر اینکه طبق این حکم، قصاص محیطبان برومند نجفی متوقف شده است، ابراز داشت: با ارائه ادله ما به دیوان عالی کشور حکم قصاص این محیطبان تغییر کرد و قرار است دوباره در یک شعبه هم‌عرض رسیدگی شود.

محبت‌خانی افزود: براساس ادله ارائه شده این قتل شبه‌عمد و براساس خطای محض محیطبان صورت گرفته است. فرمانده یگان حفاظت سازمان محیط زیست با تأکید بر اینکه گرفتن رضایت از خانواده مقتول اولویت ما است، گفت: در این حادثه جوانی جان باخته و نیروی یگان ما در این موضوع مقصر بوده است، اما از آنجایی که این اتفاق عمدی نبوده، به‌دنبال این هستیم که از خانواده آن مرحوم رضایت بگیریم.

۱۴ مرداد سال ۱۳۹۹ در جریان درگیری نیروهای اجرایی یگان حفاظت محیط زیست با سرنشینان یک خودرو پراید در منطقه حفاظت شده بیستون و در حد فاصل روستای «سه‌چک» و پادگان حاجی آباد، یک نفر از سرنشینان به‌دلیل تیراندازی جان خود را از دست داد. برومند نجفی محیطبان، به اتهام این قتل زندانی و آبان سال گذشته به قصاص محکوم شد.

سوختگی ۶ سرباز در انفجار کپسول گاز

گروه حوادث / انفجار کپسول گاز در آشپزخانه یکی از یگان‌های مرزی مستقر در استان کرمانشاه، منجر به سوختگی ۶ نفر از سربازان این یگان عملیاتی شد.

به گزارش ایرنا، شامگاه سه‌شنبه بر اثر انفجار کپسول گاز و به‌دنبال آن آتش‌سوزی شدید ۶ سرباز حاضر در محل آشپزخانه دچار مصدومیت و سوختگی شدند که بلافاصله پس از این حادثه، مجروحان برای طی مراحل درمان به وسیله بالگرد به بیمارستان امام خمینی(ره) کرمانشاه منتقل شدند اما ۲ نفر از این سربازان به‌دلیل شدت سوختگی برای مراحل تکمیلی درمان به تهران منتقل شدند.

چهار سرباز دیگر حال عمومی مساعدی دارند و بزودی از بیمارستان ترخیص می شوند.

دادستان شهرستان آبادان خبر داد

اعتراف هولناک مرد آبادانی به قتل‌عام خانوادگی

گروه حوادث / مرد میانسال وقتی به اتهام قتل پسر ۱۴ ساله‌اش دستگیر شد در بازجویی‌ها مدعی شد ۱۲ سال قبل نیز همسر و دو دخترش را به قتل رسانده است.

به گزارش مرکز رسانه دادگستری خوزستان، حمید مرانی‌پور دادستان شهرستان آبادان در تشریح این پرونده گفت: با گزارش کشف جسد پسر ۱۴ ساله‌ای در خانه تحقیقات از سوی بازپرس پرونده و مأموران آغاز و مشخص شد وی بر اثر شکنجه و ضرب و شتم با کابل مخابراتی به قتل رسیده و پدر مقتول در این جنایت دست داشته است. پس از آن متهم به دادسرا احضار شد و مورد بازجویی قرار گرفت اما خیلی زود به قتل پسرش اعتراف کرد.

در حالی که تحقیقات در این زمینه ادامه داشت مرد میانسال بار دیگر لب به اعتراف گشود و به قتل همسر و دو دختر دیگرش در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۹نیز اعتراف کرد.

مرانی‌پور در پایان تصریح کرد: متهم با قرار بازداشت به زندان آبادان معرفی شد و با توجه به اینکه متهم به سه قتل دیگر نیز اعتراف کرده و مدعی شده آن قتل‌ها را در استان دیگری مرتکب شده تحقیقات برای بررسی صحت اظهارات وی ادامه دارد.